



علی پور صفر (کامران)

مناقشه قراباغ؛ ستیزه نژادپرستان با تاریخ مردم

حوادث خونینی که در دو هفته اخیر میان دولت‌های نژادپرست آذربایجان و ارمنستان و ترکیه بر سر قراباغ اتفاق افتاده است، گویا با مداخله و میانجیگری مؤثر دولت روسیه، به آتش بس منجر گردیده است. امیدواریم که این خونریزی متوقف شود و مناقشه قراباغ به نفع حقیقت، و هر چه زودتر فیصله یابد؛ صدها هزار نفر مردمی که قریب ۳۰ سال است از خانه و کاشانه خود آواره شده‌اند بتوانند به منازل و مناطق خود بازگردند؛ مرزهای شناخته شده بین‌المللی اعاده گردند و میثاق‌های ملی و جهانی به اجرا درآیند.

در عین حال، برای اتخاذ رفتارهای صحیح در آینده، ناگزیر دایره آگاهی‌ها و میزان معرفت ما درباره تاریخ و سابقه این مناقشه باید افزایش یابد تا دوباره شاهد این نباشیم که برخی علاقه‌مندان به مباحث تاریخی بی‌اعتنا به حقایق مسلم و با اعتماد به نفسی نامعقول بنویسند که «قراباغ نامی ترکی است که تداول آن از هزار سال نیز می‌گذرد». یا اینکه بنویسند «منطقه

قرباغ پس از فتح توسط مسلمانان، به دست خزران اداره می‌شد». آخرین چه شترگا و پلنگی است که مسلمانان منطقه‌ای را تصرف کنند و سپس اداره آن در اختیار یک قوم مشرک قرار داشته باشد. یادمان نرود که خزران در این قرن هنوز به دیانت یهودی نپیوسته بودند! یا بنویسند که «شاه اسماعیل قرباغ را به ایل قاجار داد» در حالی که از طریق بوداق منشی قزوینی در جواهرالخبار و از طریق واله اصفهانی در خلد برین می‌دانیم که قاجاریان دستکم از دوران آق‌قویونلو و پیش از سال ۸۹۶ هـ ق در قرباغ و اطراف آن بسر می‌بردند. این اخبار نادرست به خودی خود چندان اهمیت ندارند، اما می‌توانند موجبات تقویت نادرستی‌های فکری و شبه علم و شبه تاریخ در حافظه مخاطبان نشان بشوند.

پیشینه نام «قرباغ»

قرباغ نامی مرکب از دو بخش ترکی و فارسی است. کلمه قره و یا قرا در ترکی به معنای سیاه است اما مجازاً، و در ترکیب با یک دسته اعلام جغرافیائی و یا مفاهیم اجتماعی معانی کاملاً متفاوتی می‌یابد. محمود کاشغری در دیوان لغات‌الترک (۴۶۴-۴۶۶ هـ ق) کلمه مرکب قرباش را در لغت به معنای سرسیاه تعریف کرده و همانجا تذکر می‌دهد که ترکان این اصطلاح را درباره بردگان و کنیزان نیز به کار می‌برند و عقاب و شاهین را قراقش می‌نامند و گردنه صعب‌العبور میان فرغانه و سرزمین ترک را قرایلغا می‌خوانند. برادران نصیری در بخش ترکی روسی فرهنگ نصیری (۱۰۹۵ هـ ق؟) بقیه مردم یا به قول همان فرهنگ، سائرالناس را قره‌کیشی‌لار نامیده‌اند. میرزا مهدی استرآبادی در فرهنگ سنگلاخ، برای «قرا» معانی زیر را آورده است: سیاه، علت کابوس در خواب، مداد و در ترکی رومی به معنای ساحل دریا. همو چندین ترکیب ترکی را معنی کرده که با کلمه قرا ساخته شده است نظیر قراکیشی به معنی اتباع و سائرالناس و بقیه مردم؛ قراخان به معنی ملوک طوایف و هریک از عوام‌الناس که به خودسری برخاسته جمعی را تابع خود کرده باشد.

قرباش در ترکی رومی به معنی بلبل و در ترکی ایرانیان به معنی کنیز و همچنین راهبان مسیحی. قراتایاق به معنی هجوم عام و غوغای اوباش مجهز به چوبدست جنگی؛ قراچوبه معنی باقی رجال یا باقی مردم و قراقوش به معنی عقاب. قرا بوغاز، در ترکی رومی، بلبل

و نوعی گنجشک که زیرگلی آن سیاه است و موضعی در سمت دشت قیچاق. این قرابوغاز همان خلیج معروفی است که در ساحل ترکمنستان قرار دارد و از شدت گرما همچون دیگ جوشانی است که آب در آن بسیار سریع تر از سایر نقاط دریای خزر تبخیر می‌شود. برخی رودخانه‌های ایران که در مناطق ترک‌نشین جاری است به قراسو موسوم‌اند و این به هیچ وجه کنایه از آب سیاه نیست بلکه اشاره به آب سرد، آب تند و تندآب دارد. جالب توجه اینکه حتی در نامگذاری فارسی برخی رودخانه‌های ایران نیز این کنایه دیده می‌شود. دو شاخه رودخانه کرج در شهریار و رباط کریم به سیاه‌آب آدران و سیاه‌آب معروف بود.

قراباغ نیز ترکیبی با معنای مجازی است و مراد از آن باغ سرد و یا بزرگ و پهناور است و به‌طور قطع و یقین از اواخر نیمه دوم قرن ۷ و در طول قرن ۸ هجری تداول دارد. البته کلمه باغ در ترکی قدیم معمول بوده، اما معنای جدا و دیگر داشته است. به نوشته کاشغری در دیوان لغات‌الترک، این کلمه به معنای درخت انگور و همچنین هر بسته و دسته از هیزم و جز آن آمده است و این تعریف هیچ نسبتی با کلمه پهلوی باغ به معنای محوطه محصور درختکاری و گلکاری شده ندارد. کلمه ترکی باغ هنوز در برخی مناطق ترک‌زبان ایران با معنای هر بسته یا دسته هیزم و جز آن به‌کار می‌رود. از جمله اینکه هر دسته یونجه یا گاه یا غلات را بیرباغ می‌گویند.

این سرزمین تا پیش از مغولان و دوران ایلخانیان ایران، در تمامی کتاب‌های تاریخی و جغرافیائی اعراب و ایرانیان به نام اران موسوم بود. هیچ کتاب تاریخی و جغرافیائی اعم از عربی و ایرانی تا پیش از نیمه‌های قرن ۷ هجری کم‌ترین اشاره‌ای به نام قراباغ ندارند و بلااستثنا همه آنان از مملکت «آران» (با تشدید حرف دوم) و «آران» و شهر عمده آن گنجه نام برده‌اند. همچنین کتاب کم نظیر سیرت جلال‌الدین مینکبرنی نوشته شهاب‌الدین محمد نسوی زیدری منشی سلطان که اخبار متعددی از حضور سلطان و شرف‌الملک وزیر در اران دارد (۶۳۰ هجری) و جهانگشای جوینی (۶۵۸ هجری) هیچ اشاره‌ای به نام قراباغ نکرده‌اند. معجم‌البلدان یا قوت حموی معروف‌ترین فرهنگ جغرافیائی جهان اسلام تا نیمه اول قرن ۷ هجری که در فاصله میان ۶۱۵ تا ۶۲۱ هجری جمع‌آوری شده تنها از اران و توابع آن نوشته است. فرهنگ جغرافیائی آثارالبلاد و اخبارالعباد نوشته زکریای قزوینی (۶۷۴ هجری) فاقد هرگونه اشاره‌ای به نام قراباغ



است و فقط از مملکت اران می‌گوید. ابن واصل ایوبی در کتاب تاریخ ایوبیان (نیمه قرن ۷ هق) فقط به نام اران اشاره دارد. خواجه رشیدالدین فضل‌الله در جامع‌التواریخ (۷۰۰ - ۷۱۰ هق) چندبار هر دو نام اران و قراباغ را نوشته است. آق‌سرائی در تاریخ سلاجقه (۷۳۰ تا ۷۳۴ هق) چندین بار به اران و یک بار به قراباغ اشاره کرده است. کاشانی در تاریخ اولجایتو (۷۱۸ هق) فقط نام اران را به کار برده است. ابوالفدا در تقویم البلدان (۷۲۱ هق) نیز فقط به اران اشاره دارد. شبانکاره در مجمع‌الانساب (۷۳۳ هق) هر دو نام اران و قراباغ را به کار برده است. نکته بسیار قابل توجه درباره نام قراباغ، گزارش خواجه رشیدالدین فضل‌الله از مغولان سوقیوت و برخی بزرگان این قوم و قبیله است که در آن از مردی به نام قراباغ فرزند تکنه تطفاون نام برده است. هر چند تا امروز شاهی درباره نسبت میان این امیر مغول و منطقه قراباغ به دست نیامده است، اما به هر حال می‌تواند به تحقیق در این نام‌گذاری مفید باشد.

با توجه به شواهد ارائه شده می‌توان با اطمینان گفت که نام قراباغ از سال‌های آخر قرن ۷ و از نخستین سال‌های قرن ۸ هق مرسوم شده است و به سرعت جانشین اران شد. برخی نویسندگان نظیر حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب (۷۴۰ هق) و نظام‌الدین شامی در ظفرنامه شامی (۸۰۴ هق) و حافظ ابرو در زبده‌التواریخ (۸۳۰ هق) اشاراتی به قراباغ اران دارند، اما از قرون ۹ و ۱۰ هق، عنوان اران حذف شده و تنها نام قراباغ ادامه یافته است.

نام اران ریشه در اسامی رن و الران و الوانک و اغوان و اغوانک ارمنی و آلبانیایی و

رنی گرجی دارد که پیش از پادشاهی آلبانیائی‌ها و پس از آن تداول داشت. اسقف سبئوس از مورخان ارمنی (نیمه اول قرن ۷ م/ ۱ هق) در اواخر دوران ساسانی از اغوانک و طریق وصول به آن از روستای ساودک در جنوب شرقی دریاچه سوان یاد کرده و موسی خورنی در جغرافیای خود (نیمه دوم قرن ۵ م) شرحی درباره رن داده که به تقریب برابر قراباغ کنونی است. استرابون (قرن اول پیش از میلاد)، جغرافیانویس بزرگ جهان باستان نیز از سرزمین آلبانیا و رودخانه‌های معروف کورا و ارس که در آن جاری بود، به همانگونه سخن می‌گوید که جغرافیانویسان بعدی. قدیم‌ترین مردمان این منطقه، ارمنی‌ها و اوتی‌ها بودند که قلمرو خود را آرتساخ و اوتیک می‌نامیدند. این دو منطقه که در سمت راست رودخانه کورا تا حوالی رودخانه ارس قرار داشت، در قرن ۵ م به تصرف دولت آلبانیا درآمد و مرزهای جنوبی آلبانیا به کوه‌های آرتساخ و رود گرگر تا ملتقای آن به رودخانه ارس رسید.

به نوشته عنایت‌الله رضا، نام آرتساخ در برخی کتاب‌های قرون اولیه میلادی و همچنین در اخبار دوران یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی به میان آمده است، از جمله این اخبار، حمله مشترک خزران و ترکان ترکیوت به شهر پرثوه (بردع؛ بردعه) در سال ۶۲۶ م و ناکامی اسقف ویرو، جاثلیق اران در جلوگیری از آنان و فرار او به کوه‌های آرتساخ است. نکته جالب توجه در سابقه کلمه اران، تبدیل آن به معنای قشلاق یا گرمسیر برای چادرنشینان ترک آذربایجان است. ایلات شاهسون، کوچ زمستانی خود را ارانلق می‌نامیدند و هنوز نیز چنین است.

تاریخ حاکمیت بر قراباغ

تمام سرزمین‌های دو سوی رودخانه ارس تا کوه‌های قفقاز بزرگ از دوران صفوی تا سال‌های ۱۲۱۸-۱۲۴۲ هق بخشی از قلمرو ایران بود و آرامنه قراباغ که تحت فرمان ملکان خمسه قراباغ یا ملوک پنج‌گانه به نام‌های ورنده، دیزاخ، خاچین، جرابرد و گلستان بودند، از همین طریق در زمره اتباع دولت‌های ایرانی قرار داشتند. ترکان نیز از دوران سلاجقه به قراباغ وارد شدند و تعدادشان در دوران مغول افزایش یافت. با این همه غلبه قومی همواره با ارمنیان بود. قراباغ در دوران صفوی بخشی از خانات گنجه و تحت فرمان خوانین قاجار از خاندان زیاداوغلی بود. نادرشاه وسعت این خانات را کاهش داد و آن را به منطقه گنجه و اطراف آن

محدود کرد.

پس از قتل نادر شاه و انقراض دولت مقتدر او، پناه‌علی خان سرکرده طایفه ساریجه‌لو از ایل جوانشیر، حکومت قراباغ را صاحب شد و پس از چند جنگ و خونریزی‌های کلان، ملکان ارمنی خمسه را به اطاعت خود کشانید، اما حکومت‌شان را بر مناطق یادشده ابقاء کرد. خانان قراباغ به دنبال جنگ‌های اول ایران و روسیه، و بر اساس قرارداد گلستان (۱۲۲۸ هـ) به روسیه ملحق شد و سرانجام پیش از جنگ‌های دوم ایران و روسیه توسط دولت روسیه منقرض گردید. در این دوران تا انقلاب اکتبر، قراباغ بخشی از ایالت الیزاوت پل یا همان گنجه بود.

پس از انقلاب فوریه، گرجستان، ارمنستان و آذربایجان، تحت فرمان کمیساریای ماورای قفقاز قرار گرفت. در فاصله میان انقلاب اکتبر تا بهار سال ۱۹۱۸ این کمیساریا ساقط شد و حوادث خونینی به ویژه در آذربایجان صورت گرفت. یکی از بدترین آنها کشتارهای آرامنه و ترکان در باکو از ۱۷ تا ۲۱ مارس ۱۹۱۸ بود که قریب ۲۵ هزار کشته به همراه داشت. از این تعداد ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر فقط از ارمنیان بودند. بلشویک‌های باکو در آوریل ۱۹۱۸ شورای منشیویک و مساواتی شهر باکو را ساقط کردند و کمون باکو را تشکیل دادند. این کمون در ۳۱ ژوئیه ۱۹۱۸ با کودتای منشیویک‌ها و داشناک‌ها و روس‌های سفید برافتاد و همه کمیسرهای بازداشت شده به ترکمنستان فعلی فرستاده شدند و در سپتامبر همان سال همگی به قتل رسیدند. کودتاچیان به سرعت از نظامیان انگلیس خواستار تصرف باکو شدند و ژنرال دنسترویل با چند هزار نظامی تا اواخر ماه اوت خود را به باکورسانید. از سوی دیگر مساواتچی‌ها با حمایت نظامیان عثمانی که تحت فرمان نوری پاشا برادر انور پاشا، وزیر جنگ عثمانی قرار داشتند، دولت جدید آذربایجان را در گنجه تشکیل دادند و پس از ۶ هفته جنگ و ستیز با شورای باکو و نظامیان انگلیسی، در ۱۵ سپتامبر وارد باکو شدند.

این دولت از همان آغاز در صدد الحاق کامل قراباغ به قلمرو خود برآمد و چون قادر به رخنه در قراباغ نبود، ارتش عثمانی به نیابت از آن دولت و با تهدید به قتل و کشتار آرامنه، در قراباغ مستقر شد و در همان روزهای اول بالغ بر ۶۰ نفر از سران ارمنی قراباغ را اعدام کرد و روند کشتارها و غارت را به تمام قراباغ تسری داد. شکست عثمانی در جنگ جهانی اول منتهی به خروج نظامیان آن دولت از قراباغ و منطقه باکو شد (۳۰ اکتبر ۱۹۱۸) و نظامیان

انگلیسی جای آنان را گرفتند. مساواتچی‌ها که فقط می‌خواستند به نام دولت ترک بر منطقه حکومت داشته باشند، خود را در پناه نظامیان انگلیسی قرار دادند و با فشار و تهدیدات ارتش انگلیس، شورای قراباغ را ناگزیر از موافقت با ورود نظامیان انگلیسی و سازمان اداری دولت مساواتچی‌ها و استقرار فرمانداری به نام خسروسلطانوف از پان‌ترکیست‌های سرشناس کردند. این شخص با تفنگ‌چیان خود و برادرش سلطان سلطانوف، عملیات دوران عثمانی را اعاده کرد. آرامنه چون گمان داشتند که انگلیس با مقاصد و نیات خیرخواهانه به منطقه وارد شده‌اند، نخست خواستار مداخله آنان برای کاستن از تعدیات سلطانوف شدند و چون توقع‌شان برآورده نشد، به اعتراض برخاستند. اما نظامیان انگلیسی که در برابر تصاحب تولیدات نفتی باکو و صدور آن از طریق لوله انتقال نفت به بندر باطومی در مقام مدافعان دولت مساواتچی‌ها قرار گرفته بودند، با تهدید و لشکرکشی به قراباغ، ارمنیان را به اطاعت از دولت باکو واداشتند. انگلیسی‌ها در کمتر از یک سال، بالغ بر یک میلیون بشکه نفت از باکو خارج کردند و عوایدش را خود صاحب شدند و در مقابل، از یک دولت ارتجاعی نژادپرست حمایت کردند. فشارهای مساواتچی‌ها و فرماندهی نظامیان انگلیسی در منطقه و خروج این نظامیان از قراباغ که به معنی استقرار قطعی سازمان دولتی آذربایجان در قراباغ بود، سرانجام مجمع مردم قراباغ را در روز ۱۵ اوت ۱۹۱۹ وادار به موافقت با خواسته‌های دولت باکو کرد. روز بعد، واحدهای نظامی انگلیسی از شوشی خارج شدند و آرامنه در روز ۲۲ اوت قرارداد حاکمیت موقت جمهوری آذربایجان بر قراباغ را تا تعیین تکلیف مسائل توسط کنفرانس صلح پاریس امضاء کردند.

ماده اول این موافقت‌نامه بر موقتی بودن این حاکمیت صراحت داشت. هفت ماه بعد دولت مساواتچی‌ان باکو به دست ارتش سرخ برافتاد (۲۸ آوریل ۱۹۲۰) و در همان روز تشکیل جمهوری شوروی آذربایجان نیز اعلام شد و این دولت از جمهوری ارمنستان خواهان تخلیه قراباغ از نظامیان وابسته به ارمنستان شد. دولت شوروی در ۱۴ نوامبر ۱۹۲۱ از سه منطقه بزرگ گرجستان و آذربایجان و ارمنستان، جمهوری شوروی ماورای قفقاز را تشکیل داد و در ۷ ژوئن ۱۹۲۳ نیز ایالت خودمختار ناگورنو قراباغ از توابع جمهوری ماورای قفقاز، اعلام موجودیت کرد.

قراباغ، بعد از تفکیک جمهوری‌های ماورای قفقاز

در سال ۱۹۳۶، این جمهوری منحل شد و سه جمهوری گرجستان و ارمنستان و آذربایجان تشکیل گردید. از اینجا بود که قراباغ همچنان به صورت یک ایالت خودمختار به جمهوری آذربایجان پیوست. اصرار و پافشاری حزب کمونیست جمهوری آذربایجان، عامل مؤثر در موافقت دولت شوروی با الحاق قراباغ به جمهوری شوروی آذربایجان بود.

قراباغ پس از شوروی

دوران سیاه گورباچف با زوال بسیاری از استعداد‌های دوران شوروی همراه بود. در سال ۱۹۸۸ ناسیونالیست‌های ارمنی در صدد تغییر رژیم سیاسی قراباغ برآمدند و جنگ و ستیزه‌هایی را موجب شدند که روزه‌روز دامنه‌های آن بیشتر می‌شد. پان‌ترکیست‌ها نیز که مترصد فرصتی برای براندازی جمهوری سوسیالیستی آذربایجان بودند، از هر فرصتی برای تضعیف دولت و نشان دادن ناتوانی‌های آن استفاده کرده و حتی برای ناتوانی‌ها دامن می‌زدند.

سرانجام با حوادث خونین و جنایتکارانه خوجالی که دست‌پخت خودشان بود (۲۵ و ۲۶ فوریه ۱۹۹۲) ایاز مطلبوف رئیس جمهوری وقت را برانداختند و ابوالفضل ایلچی بیگ - پان‌ترکیست کوتوله - را که بر خود لقب سرباز کوچک آتاتورک نهاده بود، به ریاست جمهوری

رسانیدند. اما خیانت‌های جبهه خلق چنان عمیق بود که هیچیک از تمهیدات نظامی آذربایجان به هیچ پیروزی و توفیقی نرسید و ایلچی بیگ بی‌وطن که خود را در معرض خطر و مجازات شورشیان طرفدار سرهنگ صورت حسینوف می‌دید، از باکو گریخت و اداره حکومت به حیدر علیوف و صورت حسینوف واگذار شد. این طرز حکومت دوامی نداشت و پس



از چندی میان حسینوف و علیوف نیز اختلاف افتاد و قدرت به طور کامل در اختیار حیدر علیوف قرار گرفت.

امروز بیش از ۲۶ سال از آن حوادث می‌گذرد و بار دیگر، دولت‌های نژادپرست آذربایجان و ارمنستان برای اجرای توقعات خود، دهان تفنگ‌ها و مسلسل‌ها و توپ و تانک‌ها را گشوده‌اند و خونریزی‌ها را دوباره آغاز کرده‌اند. با این تفاوت که این بار یکی از دولت‌های بدکاره نژادپرست و بنیادگرا یعنی دولت ترکیه، خود را در مقام حامی الهام علیوف قرار داده و درست همانند دولت هیتلر که خود را حامی آلمانی‌های چکسلواکی و اتریش می‌دانست، تمام قد سایه خود را بر سر جمهوری آذربایجان انداخته است. الهام علیوف نیز همچون یک طفیلی سیاسی در زیر سایه اردوغان احساس آرامش یافته، با سبک مغزی بر جنگی که تا کنون شاید نزدیک به هزار کشته داشته باشد، اصرار می‌ورزد. تجدید جنگ در مناقشه قراباغ، بر بنیاد تدابیر ناصواب بنا نهاده شده و توقعات ناصواب‌تر نیز آنها را تقویت می‌کند.

تزه‌های یک بحران

۱

احراز موجودیت سیاسی گروه‌هایی از مردم عضو یک ملت، مستلزم جدائی از سایر هموطنان نیست. اما این گرایش ضداجتماعی و خلاف تاریخ از جانب ناسیونالیسم فاشیست مآب ترک و ارمنی در صدر مطالبات و توقعات‌شان قرار دارد. در این میان توقعات آرامنه بسیار محدود و اندک است، زیرا که از فضا و اجماع لازم برای چنین مقصودی برخوردار نیستند و آن توقعات را به ارمنستان امروزی و یک منطقه ارمنی نشین همجوار خود محدود کرده‌اند. اما پان‌ترکیست‌ها برخلاف آنان از فضا و اجماع گسترده‌ای برخوردارند و بر همین پایه گروه‌های قومی ترک در کشورهای مختلف را به اتحاد قومی خلاف ملت و خلاف دولت ملی به

دولت‌های ترکیه و آذربایجان و طرفداران‌شان در داخل و خارج، بنیاد معنوی جنگ را بر تنبیه قوم و ملت ارمنی و دیانت آنان قرار داده‌اند. چنین انگیزه‌هایی جز جنایت و انهدام تمدن، هیچ دستاورد دیگری ندارد.

معنای تاریخی آن تشویق می‌کنند. هم‌اینان هستند که از مغولستان تا شمال آفریقا، همه مردم به گمان خود هم‌تبارشان را به خروج از ملیت‌شان فرا می‌خوانند و اگر از دست‌شان برآید، حتی از تجزیه کشورها و ایجاد کشورهای کوچک ترک‌زبان خودداری ندارند. مگر همین رفتار کثیف را دولت ترکیه در قبرس مرتکب نشده است؟

۲

ناسیونالیسم ارمنی به طور عمده از گذشته ارتزاق می‌کند و در آرزوی جبران گذشته است. این گرایش ضداجتماعی بر اثر ناتوانی‌های اقتصادی و اجتماعی به شبه‌فاشیسم نزدیک شده و از تعقیب روش‌های سالم برای حل و فصل معضلات و اختلافات فاصله گرفته است. به همین سبب ناگزیر برای ارضای امیالی که خود در این ۳۰ سال گذشته در میان ارمنیان کاشته است، جز پیروی از نیروهای فاشیست مسلک تندرو - حتی بنیادگرا - تدبیر دیگری برای خود نمی‌بیند.

۳

دولت آذربایجان به سبب سیاست‌های الیگارشی بی‌ریشه حاکم بر کشور و اختصاص بخش اعظم ثروت‌های معتابه ملی به طبقه حاکمه کشور - که بیشتر از یک اقلیت فاسد نیستند - خود قادر به رفع و رجوع معضلات کشورش نیست و برای این منظور و همچنین برای تضمین دوام و بقای خود ناگزیر از جلب همراهی‌های دولت‌های بالنسبه قدرتمندی است که می‌توانند با نقض میثاق‌های جهانی و حقوق بین‌المللی، به نیابت از او، معضلات ملی را برای او حل و فصل کنند. این طفیلی‌گری ضدملی در عین حال ناگزیر از تبدیل تضادهای عینی جامعه به انواع تضادهای ساختگی غیرواقعی و ائتلاف نیروی مبارزه‌جویی و مقاومت توده‌های مردم به ویژه زحمتکشان و انتقال این قدرت به مجاری غیرانسانی دلخواه‌شان است. از همین رو تضادهای قومی و مذهبی که مرده‌ریگ اعصار گذشته است، تصعید می‌یابند.

۴

دولت ترکیه به مثابه یکی از ناقضان شناخته شده میثاق‌ها و حقوق بین‌المللی، به همین منظور وارد کارزار شده تا بتواند ناتوانی‌های ساختاری دولت آذربایجان را جبران کند. این دولت به ظاهر ترک‌سالار از آغاز تا امروز در سطح ملی، کردان آناتولی را که تا پیدایش

جمهوری ترکیه، نزدیک‌ترین یاران و اتباع دولت عثمانی حتی پس از انقراض آن بودند، به بدترین دشمنان داخلی خود تبدیل کرده است؛ در سطح جهانی با شرکت در جنگ کره به طور مستقیم در نابودی بیش از ۳ میلیون انسان شرکت داشته است؛ و نزدیک ۵۰ سال است که قسمتی از خاک و اتباع یک کشور مستقل عضو سازمان ملل متحد یعنی قبرس را در اشغال خود دارد. از اعمال جنایت‌بار و ضد میثاق‌های بین‌المللی این دولت در عراق و سوریه و لیبی نمی‌گوئیم، چراکه همه از آن با خبرند.

۵

دولت‌های آذربایجان و ترکیه برای جبران بخشی از ناتوانی‌های ساختاری یادشده و کاهش تلفات احتمالی در صفوف نظامیان آذربایجان، نخست صدها نفر و سپس چند هزار نفر از بنیادگرایان بدنام مهاجم به سوریه را با دستمزدی بین هزار تا دوهزار دلار در ماه برای پیشبرد جنگ به خطوط جبهه انتقال داده‌اند و صحنه را بالقوه برای تکرار حوادث رسوا و خون‌باری نظیر صبرا و شتیلا و سنجار آماده کرده‌اند. بخشی از این اقدام، تظاهر به حمایت مسلمانان و ترکان از جنگ‌ها علیه نامسلمانان و غیرترکان است.

۶

استخدام مزدور جنگی اگر چنانچه به توفیق بینجامد، می‌تواند مشوق تکرار چنین اعمالی در مناطق دیگری شود که از نظر پان‌ترکیست‌ها، بخشی از جهان ترک و فرهنگ و تمدن ترک محسوب می‌شوند و این تصورات به‌طور مشخص در مورد میهن ما مصداق وسیعی دارد.

۷

نشانه‌های واضحی از حضور اسرائیل و تسلیحات جدید اسرائیلی در این جنگ دیده می‌شود. متأسفانه این جنگ به صحنه آزمایش عملی برخی سلاح‌های اسرائیلی تبدیل شده است. این پدیده برای تمامی ملت‌های خاورمیانه و به‌ویژه ایران خطرناک و زیان‌بار است.

۸

دولت‌های ترکیه و آذربایجان و طرفداران‌شان در داخل و خارج، بنیاد معنوی جنگ را بر تنبیه قوم و ملت ارمنی و دیانت آنان قرار داده‌اند. چنین انگیزه‌هایی جز جنایت و انهدام تمدن، هیچ دستاورد دیگری ندارد.

حامیان ایرانی جنگ، از آغاز این روند خطرناک، با اعلام دشمنی با ایرانی و کرد و روس و ارمنی، وارد معرکه شدند و در کمتر از ۵ روز آن را به شعار «روس، فارس، ارمنی؛ آذربایجان دشمنی» تبدیل کردند. ابراز چنین اوهام و خیالات مالیخولیائی می تواند به راحتی صورت گیرد، اما فراموشی و تصفیه آن از برخی لایه های افکار عمومی به هیچ وجه ساده نیست. امروز که ۷۵ سال از موضوع فرقه دموکرات و تشکیل دولت مستعجل آن فرقه می گذرد، با وجود برخی خدمات درخشان آن، هنوز عوارض عمده و ناخواسته آن، نه تنها برطرف نشده، بلکه بعضی از آنها با استحاله و تغییر در ماهیت، حتی تشدید و تقویت نیز شده اند.

در این حادثه بی آنکه نیازی باشد، همه واقعیات و حقایق مسلم تاریخی به ویژه از سوی طرفداران دولت های آذربایجان و ترکیه، انکار می شود تا برای اکاذیب ضدتاریخی و نژادگرایانه شان، حقانیت بتراشند. هرگونه توفیقی در این کارزار شبه علمی خطرناک، می تواند دامنه انتشار این رؤیاهای مخرب را چنان وسعت دهد که منتهی به التزام عملی پیروان این گونه خیالات و اقدام شان در همان راستا شود و باز هم ایران ما بالقوه از نخستین اهداف عینی چنین رویاهائی خواهد بود.

کلیه احتمالاتی که یاد شد، به هیچ ترتیبی از ناحیه ناسیونالیست های ارمنی متوجه ایران نیست و نمی تواند باشد. اینان مطلقاً قادر به پیشبرد چنین احتمالاتی نیستند و آرزوهایشان را نمی توان در هیچ اندازه از خطرآفرینی برای مردم و کشور ایران تعریف کرد. سواى خطرات آشکاری که مستقیماً از ناحیه امپریالیسم و ارتجاع منطقه متوجه ایران است، آنان می توانند نیروهائی را که بالقوه در صفوف سازندگان چنین احتمالاتی قرار دارند، به سطح آمادگی عملی برای چنین احتمالاتی برسانند. همان گونه که در سطور بالا عرض کردم، آرامنه در چنین اندازه هائی نیستند اما...

ممانعت نظامیان ایران از پیشروی مسلحانه آرامنه به مناطق داخلی آذربایجان برای همه

مرزنشینان منطقه اصلاندوز یک واقعیت بدیهی است. به خاطر دارم که در سال ۱۳۷۵ به همراه خانواده چند ساعتی را در اصلاندوز گذرانیدیم و با هرکسی که روبرو شدیم از این اقدام مؤثر ایران می‌گفت. اما تقریباً هر شهروند جمهوری آذربایجان همچنان باور دارد که دولت ایران از تجاوزات ارمنستان به آذربایجان حمایت کرده و با آن همکاری داشته است. در روزهای اخیر امام جمعه اردبیل که خود یکی از امضاکنندگان آن بیانیه غیرضروری و نامفید است، اخبار متعددی از مداخله ایران به نفع آذربایجان در جنگ‌های میان آن دو کشور به اطلاع مردم رسانید و از بدعهدی دولت کنونی آذربایجان و انکار حمایت‌های ایران از آن کشور به شدت انتقاد کرد. انگیزه‌های انکار حقایق به‌طور معمول، ناسالم و ناشایست است و مقاصد بدخواهانه‌ای را دنبال می‌کند و به گمان من انگیزه چنین انکارهایی افزایش بی‌اعتمادی مردم جمهوری آذربایجان نسبت به ایران و رعایت مصالح دولت‌های ترکیه و اسرائیل است که در جنگ روزهای اخیر همدست دولت آذربایجان هستند.



مناقشه قراباغ: ستیزه نژادپرستان با تاریخ مردم